

ماهیت قدرت مآبانه علوم انسانی

از سلسله نشست‌های تخصصی مرتبط با مسائل اصلی طرح جامع اعتلاء نشست‌ی با عنوان «ماهیت قدرت مآبانه علوم انسانی» بود که در راستای محورهای مسأله: «علوم انسانی و قدرت ملی و بین‌المللی» در تالار ادب پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی به تاریخ ۱۳۹۷/۲/۲۳ برگزار شد. در این نشست آقای دکتر محمدعلی فتح‌الهی، رئیس پژوهشکده نظریه پردازی و روابط بین‌الملل پژوهشگاه، به ارائه آراء و نظرات خود درباره این موضوع پرداختند.

ارائه تعریفی از علوم انسانی طلیعه سخنان آقای دکتر فتح‌الهی در این نشست بود. از منظر ایشان علوم انسانی همان پدیده‌های اجتماعی مثل انقلاب، خشنودی مردم و غیره است که علم نامیده شده‌اند. علوم انسانی و رای آنچه در حوزه نظری جریان دارد، واقعیتی هم در عرصه زندگی انسان‌ها و جوامع دارد که هویت‌ها را شکل می‌دهد. این امر موجب می‌شود جنس علوم انسانی با جنس همه دانش‌هایی که در طول تاریخ بشر بوده است یکی نباشد. علوم انسانی از جنس پدیده‌های اجتماعی است و جنس هویتی دارد. البته هویت را اگر تعریف کنیم هویت هم ماهیت علمی دارد و با خودآگاهی به وجود می‌آید. با خودآگاهی است که هویت‌های فردی و جمعی شکل می‌گیرند. لذا پدیده‌های اجتماعی هم از علم جدا نیستند. وقتی شکل‌گیری هویت‌های جدید در جوامع تشدید شد (در سده‌های اخیر با هویت‌های جدید مواجه هستیم) که از جنس آگاهی بودند، علوم انسانی برای ادراک آنها موضوعیت پیدا کرد.

در ادامه ایشان افزودند که ویژگی هویت‌های جدید، احساس مسئولیت است که باید از طرف نظام سیاسی به رسمیت شناخته شود. علوم انسانی، هویت‌های جدید توأم با احساس مسئولیت را ادراک می‌کند، در شکل‌گیری آنها مؤثر است و به تعبیری خود آنها است. عبارت از ادراک هویت‌های جدید توأم با احساس مسئولیت است که از طرف نظام سیاسی به رسمیت شناخته می‌شود. این هویت‌ها اگر منجر به شکل‌دهی نظام سیاسی نشوند و یا وجود آنها را نظام سیاسی به رسمیت نشناسد کارایی لازم را نخواهند داشت. هویت‌های امروزی از جنس آگاهی است، احساس مسئولیت به وجود می‌آورند و رسمیت از طرف نظام سیاسی دارند. چنین نظام سیاسی، مردم‌سالار است.

از نظر دکتر فتح‌الهی پژوهش، نقادی و خلاقیت سه عنصر اصلی در تکوین علوم انسانی و در تداوم حیات آن است. به وجود آمدن علوم انسانی و ادامه حیات آن با پژوهش صورت می‌گیرد و بدون پژوهش علوم انسانی وجود نخواهد داشت. واقعیت پژوهش ادراک هویت‌های جدید است و کسی پژوهشگر است که به درک جدید یا به هویت جدیدی دست پیدا کند. در این حالت است که پژوهش اتفاق می‌افتد و گر نه اینکه انبوهی از کتاب‌ها خوانده و خلاصه شود پژوهشی صورت نخواهد گرفت. پژوهش در علوم انسانی با کسب هویت جدید و یک اتفاق است که باید صورت گیرد. نقادی هم عبارت از مشارکت در تولید علم و امری وجودی است. علوم انسانی بدون نقادی پیش نمی‌رود و نقادی، مشارکت در تولید علوم انسانی و شکل‌دهی به هویت‌های جدید است. اما خلاقیت نگاه به آینده دارد. آرمان‌هایی را در آینده تصور و یا رویاپردازی می‌کند. چنین تخیلی باعث می‌شود که حرکت در علوم انسانی و کسب هویت‌ها شکل بگیرد. علوم انسانی برای حرکت به سوی آینده است و بدون داشتن آرمان و بدون درکی از آینده وجود ندارد. علوم انسانی منتظر آینده است و حقیقت را در آینده

جستجو می‌کند. نسبت مثبتی با زمان دارد و زمان همیشه برای علوم انسانی راهگشا است. آن چیزی را که هست کافی نمی‌داند و احساس می‌کند که هویت و درک‌های اصلی باید در آینده عرضه شود.

پذیرفتن تکثر دیدگاه‌ها و رسمیت دادن به آنها را باید ویژگی عمومی علوم انسانی دانست. علوم انسانی نمی‌تواند به یک دیدگاه بسنده کند و نپذیرد که دیدگاه‌های دیگری باشد که هر کدام ارزش خود را داشته باشند. با پذیرش تکثر دیدگاه‌ها است که علوم انسانی تحقق پیدا می‌کند. علوم انسانی‌های متعدد ممکن است وجود داشته باشد. علوم انسانی نمی‌تواند یک نسخه داشته باشد و بقیه نسخه‌ها علوم انسانی نباشند. این علوم انسانی‌های متعدد می‌توانند در کنار هم همزیستی داشته باشند و نوعی وحدت در عین کثرت در مجموعه علوم انسانی را می‌توان قائل شد.

در ادامه بحث، ایشان از جایگاه مدیریتی علوم انسانی سخن گفتند. علوم انسانی جامعه را اداره می‌کند و مدیر واقعی جامعه علوم است. علوم انسانی که مدیر جامعه نباشد علوم انسانی نیست. در واقع علوم انسانی نامی است که به مدیریت جامعه می‌نهمیم. البته این مدیریت الزاماً با تصدی سمت‌های رسمی مدیریتی توأم نیست. مدیریت علوم انسانی از جنسی است که لازم نیست حتماً متصدی سمت‌های دولتی باشد و شاید بهتر است که نباشد. به دلیل اینکه در علوم انسانی تکثر دیدگاه‌ها به رسمیت شناخته می‌شود و اگر سمت‌های رسمی را تصدی کند ممکن است به زندگی روزمره لطمه بزند. از طرف دیگر تصدی‌گری باعث گرفتار شدن در روزمرگی می‌شود و این آفتی است که برای علوم انسانی مضر است. لذا تفکیک نقش‌آفرینی در مدیریت و مدیر واقعی شدن با تصدی سمت‌ها در نسبت علوم انسانی و مدیریت جامعه مهم است. به هر حال تحولات در علوم انسانی، تحول در مدیریت جامعه است.

مدیران جامعه باید جایگاه علوم انسانی در مدیریت جامعه را به رسمیت بشناسند. این تعبیر مناسبی نیست که مدیران باید با استفاده از علوم انسانی جامعه را اداره کنند. این نگاه استقلال و تمایزی را بین مدیر و علوم انسانی قائل است. بر این اساس مدیر باید از ابزار علوم انسانی استفاده کند و جامعه را بهتر اداره کند و الزام ندارد که شخصیت مدیر درکی از علوم انسانی داشته باشد و آن را به رسمیت بشناسد. مشکلی به وجود می‌آید که بعضی از مدیران، علوم انسانی را ابزار قدرتمندی بدانند که بهتر است از آن استفاده کنند و سلطه خود را عمیق‌تر بر جامعه اعمال نمایند. در واقع استبداد عمیق‌تری را می‌تواند ممکن کند. لذا باید گفت که مدیریت باید علوم انسانی را به رسمیت بشناسد و در واقع علوم انسانی، جامعه را اداره کند.

علوم انسانی همان هویت‌های اجتماعی و شخصیت‌ها است که هر کدام باید در جایگاه خودشان به رسمیت شناخته شود. دولت و حاکم و مدیر کسی است که جایگاه آنها را به رسمیت می‌شناسد و ارزش آن را می‌داند. نقش مدیر این نیست که با علوم انسانی جامعه را اداره کند بلکه باید به علوم انسانی رسمیت قائل شود و واقعیت آن را درک کند. حضور قدرتمندانه علوم انسانی بدون آنکه الزام داشته باشد که حتماً تصدی‌گری رسمی را داشته باشد پشوانه آزادی است. با علوم انسانی، آزادی در جوامع مفهوم پیدا می‌کند و احکام علوم انسانی است که جامعه را پیش می‌برد. تعبیر ماهیت قدرت‌مآبانه علوم انسانی، تفکیک بین تصدی‌گری رسمی و مؤثر بودن و قدرت‌مند بودن را نشان می‌دهد. نقش مدیریتی علوم انسانی در جامعه مثل مادر در خانواده است. مادر سمت رسمی مدیریت را ندارد ولی قوام خانواده با مادر است.

جامعه بدون علوم انسانی، جامعه نیست و فقط تجمع آدم‌ها است. حقیقت علوم انسانی، خود را در هویت ملی نشان می‌دهد. جامعه‌ای که هویت ملی نداشته باشد؛ علوم انسانی نخواهد داشت. جوامع دارای حس هویت ملی، علوم انسانی‌های

قدرتمندی دارند. نظم و انضباط در جامعه نشان‌دهنده وجود علوم انسانی در آن جامعه است. جامعه دارای حکومت و قدرت، اگر علوم انسانی جدی هم داشته باشد، دوام حیات قدرتمند آن تضمین می‌شود. در این جامعه می‌توان عظمتی از قدرت را ملاحظه کرد که در گذشته بی‌سابقه بوده است و ماهیت دیگری از قدرت را نشان می‌دهد. پیدایش چنین قدرت‌های فوق‌العاده‌ای در جامعه‌ای الزاماً و منطقاً به این معنی نیست که بخواهد در دنیا حالت امپریالیستی داشته باشد و همه‌جا را تسخیر کند. بلکه این فهم به وجود می‌آید که باید با علوم انسانی دیگر زندگی کند و در نتیجه در سطح بین‌المللی هم می‌تواند فضای صلح‌آمیزی را رقم بزند و نوعی وحدت ضمنی را می‌توان تصور کرد. قدرت متکی به علوم انسانی، قدرت-های دیگر را به رسمیت می‌شناسد و در واقع علوم انسانی‌های دیگر را به رسمیت می‌شناسد و با آنها زندگی می‌کند.